

درآمدی بر تحلیل گفتمان میشل فوکو؛ روش‌های تحقیق کیفی

عبدالهادی صالحی زاده*

چکیده

این مقاله به یکی از روش‌های تحقیق کیفی پرداخته است که از آن به «روش تحلیل گفتمان» تعبیر می‌شود. در این باب که گفتمان چیست و ابعاد مختلف آن کدام است، هیچ اجماع روشنی نیست و اینکه نحوه عملکرد و تحلیل آن گفتمان‌ها چگونه است، طبق تعاریف و بیان ویژگی‌ها و زوایای مختلف گفتمان در اندیشه دانشمندان، به تناسب چگونگی تحلیل نیز متفاوت می‌شود. تعریف ساده گفتمان عبارت است از: شیوه‌ای خاص برای سخن گفتن درباره جهان و فهم آن. این نوشتار به تحلیل گفتمان در اندیشه میشل فوکو پرداخته است. نظریه فوکو در این باب دارای تحولات و تطوراتی بوده است که به تبارشناسی فوکو معروف شده است.

در این مقاله به اختصار به اندیشه‌های فوکو در این باب و روشن ساختن عناصر سازنده نظریه تحلیل گفتمان وی می‌پردازد. همچنین برای نشان دادن کاربرد عملیاتی این روش تحقیق، نمونه‌ای از تحقیق که از این روش بهره جسته است، بیان خواهد شد. کلیدواژه‌ها: گفتمان، ایستمه، دیرینه‌شناسی، تبارشناسی.

* دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی فرهنگی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

مقدمه

در تعریفی ساده می‌توان گفت که گفتمان شیوه‌ای خاص برای سخن گفتن درباره جهان و فهم آن یا فهم یکی از وجوه آن است. مسئله ما در این پژوهش تحلیل گفتمان فوکویی است. تحلیل گفتمان به‌طور کلی در دو سطح عام به کار می‌رود: گرایش اول تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی است که خود در دسته‌بندی سه‌گانه ساختارگرا و نقشگرا و انتقادی در کانون پژوهش قرار می‌گیرد. همچنین سطح دیگر استفاده از تحلیل گفتمان در فلسفه سیاسی - اجتماعی است. تحلیل گفتمان فوکو - به‌عنوان نخستین شخصی که تحلیل گفتمان را در این سطح وارد عرصه کرد - نمونه بارز این گرایش است که بعد از اولاکلا و موف تکمیل آن را ادامه دادند. اما آنچه برای بیان تحلیل گفتمان از منظر فوکو لازم می‌نماید، معرفی اجمالی فوکو و بنیادهای فکری او و سپس ارائه تصویر جامعی از گفتمان است. تعریف گفتمان، انگاره‌ها و اهداف گفتمان به‌عنوان یک روش تحلیل و سپس سیر تحلیلی اندیشه فوکو و چگونگی استفاده از این روش، و در پایان برخی از نکات قوت و ضعف این روش بیان و بررسی می‌شود. قابلیت استفاده از این روش تحقیق در بسیاری از موضوعات اجتماعی، اهمیت پرداختن به آن را می‌نمایاند. نکته اصلی این تحقیق پرسش از تحلیل گفتمان فوکو می‌باشد که از این رهگذر به بایگانی‌شناسی و تبارشناسی و سپس به عناصر و مؤلفه‌های اصلی تحلیل گفتمان نیز پرداخته می‌شود.

وجه نوآوری این تحقیق این است که برخلاف تحقیقات مشابه که در واکاوی نظریه گفتمان، با اتخاذ رویکردهای انتقادی، مبانی فلسفی آن را نقد کرده و از تشریح کامل نظریه گفتمان باز مانده‌اند، در این پژوهش سعی شده است تا با بازشناسی عناصر اصلی نظریه گفتمان و ارائه نمونه‌های تحقیقی مبتنی بر این نوع پژوهش، روش تحلیل گفتمان فوکویی به مثابه یک روش تحلیل بیان شود تا مخاطب ضمن آنکه تصویر کاملی از این نوع روش به‌دست می‌آورد، به این نکته دست یابد که در چه حیطه‌ای از موضوعات می‌تواند از تحلیل گفتمان استفاده کند.

میشل فوکو

میشل فوکو در سال ۱۹۲۶ در خانواده‌ای مرفه در فرانسه به دنیا آمد و در سال ۱۹۴۸

لیسانس فلسفه گرفت. کم‌کم به روان‌شناسی علاقه‌مند شد و در سال ۱۹۵۰ لیسانس روان‌شناسی دریافت کرد. علاقه او به این رشته تا حدی ناشی از مشکلات روحی شخصی بود.

فوکو پس از اخذ لیسانس روان‌شناسی به مطالعات خود در این رشته و همین‌طور روان‌پزشکی و روان‌کاوی ادامه داد و در سال ۱۹۵۲ دیپلم «آسیب‌شناسی روانی» گرفت. در این دوران بود که او به طور نیمه‌وقت در بیمارستان «سنت آن» مشغول به کار شد و همزمان در ترجمه کتاب *رؤیا و آگریستانس* نوشته اتوینونگر سوئیسی با دوستانش مشارکت کرد.

وی از بدو ورودش به دانشگاه اکوال نرمال تحت تأثیر شخصیت و دیدگاه آلتوسر قرار گرفت، به‌گونه‌ای که در سال ۱۹۵۰ به توصیه او به عضویت حزب کمونیست فرانسه درآمد. گرایش‌های مارکسیستی و علاقه‌مندی فوکو به کاوش‌های روانی از رهگذر بررسی‌های زبان‌شناسانه، و شکست پدیدارشناسی وجودی سارتر و مرلوپونتی، او را به سوی *لاکان* - که تحلیل روانی خود را از ترکیب ساختگرایی و مارکسیسم و فرویدیسم سازمان داده بود - کشاند. از سوی دیگر فوکو با *کانگیلهم* از نزدیک آشنا بود و تأثیرات بسیاری از او پذیرفت.

فوکو پس از ۱۹۶۴ استاد «تاریخ نظام‌های تطبیقی اندیشه» شد و چشم‌اندازهای جدیدی فراروی تاریخ و جامعه‌شناسی گشود و سرانجام در سال ۱۹۸۴ بر اثر بیماری ایدز درگذشت. هرچند او را پوچ‌انگار و ویرانگر علوم اجتماعی لقب داده‌اند، اندیشه او بر بسیاری از رشته‌های علوم اجتماعی تأثیرات مهمی گذاشت.

زمینه‌های فکری فوکو

اندیشه‌های فوکو از لحاظ روش‌شناختی، متأثر از ساختگرایی، پدیدارشناسی و هرمنوتیک است. فوکو با حضور در کلاس‌های ژان هیپولیت، هگل‌شناس فرانسوی و مترجم پدیدارشناسی روح، با آرای هگل آشنا شد. از طریق موریس مرلوپونتی و لویی آلتوسر، با مارکسیست آشنا شد و از طریق مطالعه آثار سارتر و فردینان دوسوسور، با آگریستانسیالیسم و فلسفه زبان آشنا شد. او همچنین علاقه نیچه به رابطه میان قدرت و علم را می‌پذیرد، اما درباره این رابطه تحلیل بسیار جامعه‌شناختی‌تری ارائه می‌دهد.

ساختگرایی

یکی از جنبه‌های مهم آثار فوکو، ساختگرایی است. ساختگرایان از سوسورتا لوی اشتراوس، برای زبان، نقشی محوری قائل‌اند که باید در فهم جوامع انسانی و تبیین رفتار آدمیان مورد توجه قرار گیرد. از دیدگاه آنان، زبان نه مخلوق استعداد و فطرت خاص آدمیان بود و نه محصول فرهنگ‌ها و تعاملات بشری؛ بلکه نظام مستقل و خودمختاری است که مقدم بر انسان‌ها و مستقل از عالم طبیعت موجود است و به واقعیت‌های بیرونی و اندیشه و رفتار آدمی عینیت می‌بخشد.

فوکو به پیروی از نظریات ساختگرایانی نظیر لوی اشتروس معتقد بود که معنا را نباید صرفاً در ساخت ذهن جست‌وجو کرد. معناها باید از دل ساختارهای اجتماعی، تاریخی و فرهنگی بیرون آورده شوند. اشتروس در این‌باره می‌گوید: «شرط لازم و کافی برای دستیابی به اصل و بنیانی برای تبیین که در مورد دیگر نهادها و سنت‌ها نیز معتبر باشد، آن است که ساختار ثابت و ناخودآگاهی را که در سطح زیرین هر نهاد و سنت موجود است، درک نماییم.»^۱ به تعبیر روشن‌تر، اشتراوس ضمن نفی سوژه، معتقد بود که نباید هر چیز را در دهلیزهای تاریک ذهنیتی منفرد، با عنوان «سوژه شناسا» جست‌وجو کرد، بلکه باید به ساخت، بافت و شکل‌بندی‌های موجود در ناخودآگاه نیز توجهی خاص نمود. فوکو نیز به‌جای تأکید بر ذهنیت و سوژه، بر فراگردها و پدیده‌هایی نظیر عوامل اجتماعی و هنجارهای فرهنگی تأکید می‌کند. از این‌رو، وی با اتخاذ نگرشی ساختگرایانه، با انسان‌گرایی دوران مدرن مخالفت می‌کند و از محور انسان و محور کنش‌گر سخن به میان می‌آورد. فوکو در پایان کتاب *نظم اشیاء* می‌گوید: «چنان‌که دیرینه‌شناسی اندیشه ما به آسانی نشان می‌دهد، انسان ابداع دوران اخیر است؛ ابداعی که چه‌بسا به پایان دوران خود نزدیک می‌شود.»^۲ به نظر وی باید از سوژه سازنده چشم پوشید و از شر سوژه خلاص شد؛ به این معناکه انسان از اریکه سوپژکتیویته به زیر آید، زیرا خود، موضوع زبان و میل ناخودآگاه است و ذهن، از سرچشمه‌های دیگری، نظیر فرهنگ و جامعه و به‌ویژه زبان – که در ناخودآگاه شکل می‌گیرد – سیراب می‌شود. مفهوم گفتمان در اندیشه فوکو نیز نسبتی خاص با ساختارگرایی دارد که جداگانه به آن اشاره خواهیم کرد.

پدیدارشناسی

از دیگر جریان‌های فکری که فوکو از آن اثر پذیرفته، نگرش پدیدارشناسی است. در این نگرش، انسان هم، موضوع شناسایی (ابژه) و هم فاعل شناسایی (سوژه) است و در فعالیت‌های معنابخش من استعلایی تحقیق می‌کند؛ «من»ی که به همه موجودات، از جمله بدن خودش، به فرهنگ و تاریخ معنا می‌بخشد. البته باید در ابتدا به این نکته توجه نمود که فوکو از این نوع نگرش هم کناره‌گیری می‌کند و برخلاف روش پدیدارشناسی، به فعالیت معنابخش فاعل شناسایی مختار و آزاد متوسل نمی‌شود.^۳

فوکو در روش پدیدارشناسانه، از افکار هوسرل، هایدگر و مولوپونتی اثر پذیرفته است. از دیدگاه هوسرل، ابزار فلسفی فهم هستی روزمره انسان در جهان پدیدارشناسی است. هوسرل معتقد بود که حقایق به اصطلاح علمی همه علوم را باید از نو در فعالیت‌های آگاهانه انسان، زمینه‌یابی کرد. مسئله اصلی برای هوسرل «زمینه‌یابی حقیقت در تجربه» است و برای این کار، باید شیوه‌های گوناگون ساختن معنا به وسیله آگاهی انسان و به واسطه ادراک و زبان، شناخته شود. این همان پدیدارشناسی‌ای است که هدفش، بررسی چگونگی پدیدار شدن جهان در آگاهی انسان، در آغاز است... پدیدارشناسی نشان می‌دهد که جهان، پیش از آنکه موضوع شناخت ما باشد، تجربه‌ای است که در آن زیست می‌کنیم؛ یعنی تجربه‌ای ذهنی است نه عینی. پس باید آن نقطه اولیه تماس میان انسان و جهان را یافت که پیش از تجزیه ذهن و عین، یا سوژه و ابژه، در تجربه ما وجود داشته است.^۴

هایدگر این معنای نهفته در کردارها را «تعبیر» می‌خواند. وی در کتاب *بودن و زمان* این روش را هرمنوتیک می‌خواند که به معنای عرضه تعبیری از تعبیر مندرج در کردارهای روزمره است. در واقع، هرمنوتیک هایدگری، منشأ معنا را در متن کردارهای اجتماعی، تاریخی و فرهنگی جست‌وجو و بر این نکته تأکید می‌کند که «برای فهم هر واقعیت اجتماعی، باید زبان آن واقعیت را فهمید. و به عبارت دیگر، زبان، جزئی از واقعیت اجتماعی است یا واقعیت اجتماعی، جزئی از زبان است. البته منظور از زبان، مجموعه مفاهیم، هنجارها و ارزش‌هایی است که در یک جامعه وجود دارد.»^۵

نقطه افتراق فوکو و هایدگر

فوکو هرچند تا اینجا با هایدگر موافق است، برخلاف این جریان اخیر (هرمنوتیک)، قائل به این امر نیست که حقیقت غایی و عمیق و نهفته‌ای برای کشف کردن وجود دارد؛ زیرا معرفت‌شناسی او متأثر از نوعی «هرمنوتیک رادیکال» است که در آن، بر این نکته تأکید می‌شود که هیچ حقیقتی در کار نیست و تعبیرهای ماست که به حقایق جهان شکل می‌دهد. جهان خارج، جهانی است از اشیای بی‌معنا و صرفاً از طریق سخن و زبان است که نحوه‌نگاهی خاص به آن. «از دیدگاه فوکو، هرمنوتیک می‌کوشد حقیقت آنچه را که تعبیر می‌کند، دریابد. در حالی که حقیقتی در کار نیست، بلکه تنها با کثرتی از تعبیر روبه‌رو هستیم. معرفت‌نمایش حقیقت امور نیست؛ زیرا هیچ حقیقت ماقبل‌گفتمانی وجود ندارد. توفیق هر گفتمان در گروی رابطه آن با شبکه قدرت است. قدرت/دانش در همه‌جا اشکالی از حقیقت را تولید و اشکال دیگر را طرد و حذف می‌کند. هر گفتمان رژیم حقیقتی است که هویت، فردیت، ذهنیت و کردارها را متعین می‌سازد».^۶

روش تبارشناسانه

یکی از خاستگاه‌های مهم اندیشه فوکو، اندیشه‌های نیچه است. مفهوم تبارشناسی در آثار متأخر فوکو به عنوان یکی از بنیان‌های معرفت‌شناسانه تفکر وی، برگرفته از اندیشه‌های نیچه در کتاب *تبارشناسی اخلاق* است. تبارشناسی در تقابل با روش‌شناسی سنتی تاریخ به‌کار می‌رود و هدف آن، ثبت و ضبط ویژگی‌های یگانه و بی‌همتای وقایع و رویدادهاست. از دیدگاه تبارشناس، هیچ‌گونه ماهیت ثابت یا قاعده بنیادین یا غایت متافیزیکی وجود ندارد که مایه تداوم تاریخ شود؛ بلکه باید پیوسته شکاف‌ها، گسست‌ها و جدایی‌هایی را که در حوزه‌های گوناگون معرفتی وجود دارد جست‌وجو کرد.^۷ بنابراین، بر اساس روش تبارشناسانه، اندیشه سیاسی به جای اینکه در قالب الگوها و سنت‌های فکری واحدی طبقه‌بندی شوند، به مثابه رخدادهایی که در یک مقطع زمانی به صورتی خاص - تحت تأثیر گفتمان عصر خویش - سر بر آورده‌اند، در کانون توجه قرار می‌گیرند. در اینجا مفهوم «گسست معرفت‌شناسانه» که برگرفته از اندیشه‌های گاستون باشلار است، در اندیشه فوکو مرکزیت می‌یابد که بر اساس آن، اندیشه، نوعی رخداد است که هیچ‌گاه تکرار

نمی‌شود؛ بلکه در شرایط و زمانه‌ای که اتفاق می‌افتد، تبارهای مختلفی دارد. به نظر فوکو مسئله این است که مورخ وقتی تاریخ می‌نویسد، تاریخ را از دیدگاه علایق فعلی می‌نویسد. پس تاریخ، تاریخ حال حاضر است.^۸

پس از اینکه با مؤلفه‌های شناختی اثرگذار بر اندیشه فوکو آشنا شدیم، به سراغ تحلیل گفتمان می‌رویم که به مثابه یک روش تحلیل کیفی در مطالعات و تحقیقات به کار می‌رود. برای بیان این روش تحلیل در ابتدا تاریخچه مختصری از روش گفتمان بیان می‌کنیم و سپس به سراغ مفاهیم کلیدی نظریه گفتمانی فوکو می‌رویم.

گفتمان

گفتمان از جمله مفاهیم مهم و کلیدی است که در شکل‌دادن به تفکر فلسفی، اجتماعی و سیاسی مغرب‌زمین در نیمه دوم قرن بیستم، نقش به‌سزایی داشته است. این مفهوم در ادبیات فلسفی - اجتماعی، به‌ویژه دوران مدرن، کاربرد فراوانی داشته و آن را در نوشته‌های ماکیاوولی، هابز و روسو نیز می‌توان یافت، در چند دهه اخیر نیز در اندیشه متفکرانی چون امیل بنونیسته، میشل فوکو، ژاک دریدا و دیگر متفکران برجسته معاصر غربی، معنایی متفاوت به خود گرفته است.

این تفاوت معنایی به حدی است که در دو سه دهه اخیر، نویسندگان و سخنرانان دانشگاهی غربی، در نوشته‌ها و سخنرانی‌های خود و به‌هنگام کاربرد این مفهوم، بر این نکته تأکید می‌کنند که آن را مثلاً «به معنای فوکویی آن» یا «به معنای فراساختارگرایی آن» به کار می‌برند.^۹ گفتمان را باید نظامی دانست که به شیوه‌های درک ما از واقعیت شکل می‌دهند. فوکو گفتمان را برای اشاره به روال‌های منظم و قانون‌مندی به کار می‌برد که تبیین‌کننده شماری از گزاره‌ها هستند. یعنی قانون‌ها و ساختارهای نانوشته‌ای که کلام‌ها و گزاره‌های خاصی پدید می‌آورند. فوکو در تبیین معنای گفتمان از نحوه حضور و جایگاه اجتماعی کتاب مقدس و گفتمان ایجاد شده از آن مثال می‌آورد و می‌گوید: مثلاً در غرب، کتاب مقدس متنی است که همواره در بازار و بسیاری خانه‌ها یافت می‌شود. مفسران سیاسی برای رساندن مقصود خود از کتاب مقدس شاهد می‌آورند و همواره شرح‌ها و تفسیرهای تازه‌ای بر آن نوشته می‌شود. از این حیث، خود کتاب مقدس و گزاره‌های ناظر به آن را

می‌توان تشکیل دهنده نوعی گفتمان به شمار آورد که در جامعه ما رواج دارد. اما متون دینی دیگری هم هستند که به این وسعت رایج نیستند و به نظر نمی‌رسد که از آن نوع حمایت ساختاری که کتاب مقدس به آن پشت گرم است، برخوردار باشند.^{۱۰}

گفتمان‌ها، مجموعه‌هایی از گزاره‌ها هستند که با موضوعی واحد سروکار دارند و به نظر می‌رسد آثاری همانند به بار آوردند. برای مثال، ممکن است مجموعه گزاره‌هایی باشند که به سبب نوعی پیوند یا فشار نهادی، به خاطر همانندی در خاستگاه‌هایشان، یا به علت همانندی در کارکردهایشان در یک گروه دسته‌بندی می‌شوند و آنها گزاره‌های دیگری را بازتولید می‌کنند که با پیش‌فرض‌های بنیادین خودشان سازگارند.^{۱۱}

در تعریف و معنای گفتمان دو مفهوم مهم و اساسی وجود دارد: یکی: مفهوم طرد (exclusion) و دیگری مفهوم حکم (Statement).

طرد

گفتمان را صرفاً نباید مجموعه‌ای از گزاره‌های منسجم تلقی کرد، بلکه باید وجود آن را وابسته به مجموعه‌ای از دو نوع روال دانست: یکی روال‌هایی که می‌کوشند آن گزاره‌ها را رواج دهند، و دیگری روال‌هایی که می‌کوشند تا میان آن گزاره‌ها و گزاره‌های دیگر مرزی بنا کنند و از رواج یافتن گزاره‌های دیگر ممانعت به عمل آورند.^{۱۲} نقطه عطف مباحث فوکو در باب روابط دانش و قدرت، در همین مفهوم طرد نهفته است که روال‌های حاکم و برتری دادن گفتمان غالب از طریق پیوند خوردن آنها با روابط قدرت و ترجیح آن گفتمان صورت می‌پذیرد.

حکم

هر حکم اگرچه شبیه گزاره است و در قالب زبان قابل بیان است، از جنس زبان نیست. مجموعه چند حکم، یک صورتبندی گفتمانی (شبکه دانایی، ایستمه) را شکل می‌دهند. از دید فوکو یک گزاره زمانی به یک حکم تبدیل می‌شود که چند ویژگی داشته باشد:

۱. در کنار احکام دیگر، در یک صورتبندی گفتمانی معنا یافته باشد و معیارهای صدق و کذب خود را با خود داشته باشد.

۲. تکرارپذیر و دامنه گسترش آن در سطح جامعه بالا باشد.

۳. تأیید یا انکار آن دارای پیامدهای اجتماعی جدی باشد.^{۱۳}

اپیستمه

چنان‌که گفته شد، از مجموعه چند حکم در کنار هم یک صورتبندی و شبکه دانایی مربوط به آن روال‌ها تشکیل می‌شود که به آن اپیستمه گفته می‌شود. به عبارت دیگر، آرایش‌های گفتمانی^۴ و روابط میان گفتمان‌های موجود در یک جامعه که برای تحلیل جامعه به سراغ آنها می‌رویم همان اپیستمه است. اپیستمه مجموع دانسته‌های یک دوره نیست، بلکه مجموعه پیچیده‌ای است از روابط میان دانش‌های تولیدشده در یک دوره و قوانینی که از طریق آن، دانش‌های جدید شکل می‌گیرند. با روشن شدن مفهوم اپیستمه ما می‌توانیم در یک دوره خاص شباهت‌هایی را درک کنیم، به نحوی که علوم مختلف، به رغم اینکه با موضوعات مختلفی سروکار دارند، در سطح مفهومی و نظری واحدی فعالیت می‌کنند.

گفتمان غالب و شیوه قدرت‌نمایی (به طور نمونه)

برای روشن شدن مفاهیم به‌کارگرفته شده در تعریف و توضیح گفتمان و همچنین خروج از چارچوب نظری برجسته‌سازی مفاهیم تشکیل‌دهنده این روش تحقیق به یک نمونه تحلیل گفتمانی اشاره می‌شود تا سیطره و حضور یک گفتمان و آثار آن را در جامعه نشان داده شود. نتایج به‌دست آمده از این گزارش برای تعریف عملیاتی این روش تحقیق کمک به‌سزایی می‌کند.

گفتمان سوءاستفاده جنسی

هنگامی که یک گفتمان با اعمال گویشی و با ایجاد تأثیر، سخن جدیدی در برابر اهداف حاکم سلطه‌طلب طرح کند، نطفه یک گفتمان جدید کاشته می‌شود. چنین گفتمانی، گفتمان حاکم را تهدید می‌کند و آن را به خطر می‌اندازد. در این زمینه گرایش اصلی گفتمان حاکم این خواهد بود که آن گفتمانی را که با اهداف و علایق آن در مغایرت قرار دارد، خاموش کند یا از میان بردارد.

گرایش دیگر گفتمان حاکم این خواهد بود که با انحصار درآوردن گفتمان مقابل، جریان آن را از آن خویش کند و از این طریق آن را خنثی کند.

طرد گفتمان نیز به اشکال گوناگون صورت می‌گیرد. برای مثال، یکی از این شیوه‌ها در متن رشد روابط عقلانی و سرمایه‌داری از قرن هجدهم میلادی بدین سو در غرب این بوده

است که زبان جنون‌زدگان را «نفی خرد» بشناسد و آن را طرد و قلع و قمع کند؛ یا اینکه زنان و اطفال را از نظر «طبیعی» به دروغ‌گویی متهم کنند و از این طریق به سرپرستی مردسالارانه و پدرسالارانه مشروعیت بخشند. (از قرن هجده به بعد بومیان و همه آنهايي که فرهنگشان به مثابه «فرهنگ ابتدایی» هدف و تحقیر قرار گرفت با اطفال مقایسه شده‌اند که نیازمند «سرپرستی»‌اند.)

در آنچه مربوط به سوءاستفاده جنسی می‌شود، باید گفت که در زمان‌های و مکان‌های مختلف همواره زبان قربانیان سوءاستفاده جنسی «زبان دیوانگان» شناخته شده است. اگر قربانی زن بوده است، به هیستری (Hystrie) متهم شده است؛ یعنی انسانی که قادر به تمایز میان واقعیت و رؤیاهای خویش نیست.

دو پژوهشگر آمریکایی (Gray و Alcoff) از سوءاستفاده جنسی به ما گزارش می‌دهند که از جانب پدر صورت گرفته است.^{۱۵}

پدر قربانی خویش، یعنی دخترش را با این اخطار به سکوت واداشته است که: هیچکس به یک حرف و به آنچه تو می‌گویی، باور نخواهد کرد. از این رو مشاوره من به تو این است که خاموشی گزینی.^{۱۶}

راهبرد «خفه‌سازی» غالباً از جانب گفتمان‌های حاکم حمایت می‌شود. درباره مثالی که در بالا آوردیم، برای نمونه، گفته می‌شود که پدر، شوهر یا رفیق زندگی نمی‌تواند یک متجاوز باشد.

در بسیاری از ایالت‌های آمریکا دستگاه قضایی به طرد و قلع و قمع گفتاری می‌پردازد که از سوءاستفاده جنسی حکایت می‌کند. اصولاً تجاوز یک شوهر به همسرش پذیرفته نمی‌شود و به گواهی دادن اطفال در دادگاه اعتباری نیست.^{۱۷} به آنهایی که از سوی خانواده، خانواده، اقارب یا دوستان مورد سوءاستفاده جنسی قرار گرفته‌اند با شک و تردید نگرسته می‌شود. چرا؟ چون گفتمان حاکم در دستگاه قضایی این فرضیه را پذیرفته است که تجاوز جنسی و سوءاستفاده جنسی از جانب «بیگانه» انجام می‌گیرد.

Gray و Alcoff در منع یادشده می‌افزایند: حتی در بسیاری از موارد که متجاوز یک بیگانه بوده است، سخنان قربانیان باطل شمرده شده است. برای آنکه سخن یک زن

قربانی شده در دادگاه مقبول افتد، باید او رفتار و حرکات خاصی داشته و «زیبا» باشد. سخنان و شهادت زنان بسیار قشنگ و طنز و همچنان سخنان روسپیان پذیرفته نمی‌شود. به یک زن سیاه‌پوست که مورد تجاوز یک مرد سفیدپوست قرار گرفته است، کمتر بها داده می‌شود؛ و برعکس هنگامی که یک زن سفیدپوست هدف تجاوز یک مرد سیاه‌پوست قرار گیرد، بسیار مورد توجه قرار می‌گیرد.^{۱۸}

مشکل دیگر برای در انحصار درآوردن یا از آن خویش کردن گفتمان، همانا نفی ساده یک فرضیه یا یک گفتمان حاکم است.

در این زمینه فوکو یک نمونه برجسته از سرکوب گفتار درباره میل جنسی در دوره ویکتوریا می‌آورد که به قدرت و اهمیت چنین گفتاری انجامید.

اندیشور فرانسوی انکار نمی‌کند که سرکوب، رنج و درد به‌بار می‌آورد، ولی درعین حال تأکید می‌کند که سرکوب، لذت و اشتیاق نیز تولید کرده است.^{۱۹}

تحلیل گفتمان به‌مثابه یک روش تحلیل

تحلیل گفتمان که امروزه به گرایشی بین‌رشته‌ای در علوم اجتماعی تبدیل شده است، ریشه در جنبش انتقادی ادبیات، زبان‌شناسی (نشانه‌شناسی) تأویل‌گرایی، هرمنوتیک گادامر و تبارشناسی و دیرینه‌شناسی میشل فوکو دارد.

بنیان‌های فکری تحلیل گفتمان فراتر از تحلیل متن یا نوشتار یا تحلیل گفتار است. گفتمان مجموعه‌ای از گزاره‌هایی است که یک مفهوم کلی را در بر می‌گیرد. همچنین در تحلیل گفتمان فراتر از دیدگاه هارولد لاسول درباره تحلیل فرستنده، تحلیل پیام، تحلیل وسیله و تحلیل گیرنده - به‌گونه مجزا - بحث می‌شود.

در دیدگاه‌های میشل فوکو - که می‌توان او را بنیانگذار تحلیل گفتمان شمرد - تأکید بر این است که رابطه‌ای تعاملی بین متن (text) و زمینه (context) وجود دارد.

همچنین رابطه‌ای تعاملی و دیالکتیکی بین «گفتمان، قدرت، معرفت و حقیقت» وجود دارد. مهم‌ترین دستاورد فوکو را می‌توان تحلیل روابط قدرت و معرفت دانست.

در تحلیل گفتمان مجموعه اوضاع اجتماعی، زمینه وقوع متن یا نوشتار، گفتار، ارتباطات غیرکلامی و رابطه ساختار و واژه‌ها در گزاره‌ای کلی نگریسته می‌شود.

واژه‌ها هر یک به‌تنهایی مفهومی خاص خود را دارا هستند، اما در شرایط وقوع و در اذهان گوناگون معانی متفاوتی دارند. انتقال، دریافت و اثرگذاری متفاوت و گوناگونی در پی دارند. برای مثال، رستگاری برای یک انسان دیندار مسیحی معنایی متفاوت با رستگاری برای یک انسان آزادیخواه دارد.

در ذیل به برخی از ویژگی‌های کلی روش تحلیل گفتمانی می‌پردازیم که به‌مثابه یک روش به کار می‌رود.

روایی و پایایی در تحلیل گفتمان

یکی از مؤلفه‌های اصلی روش‌های مختلف تحقیق بررسی روایی و پایایی آن روش تحقیق و تحلیل است. روش تحلیل گفتمان نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ لذا لازم است در باب روایی و پایایی این روش تحلیل نیز نکاتی بیان شود، هرچند که به لحاظ تفسیری و کیفی بودن، ویژگی‌های منحصر به فردی دارد.

گفتمان یا تحلیل انتقادی همیشه یک مسئله تفسیری بوده است. در این روش با داده‌هایی که در طول تحلیل گفتمان جمع‌آوری شده است، مشکلی نداریم. مهم این است که در یک تحقیق که با این روش انجام می‌شود، روایی و پایایی و یافته‌های آن، وابسته به بحث‌های منطقی‌ای است که در تحلیل وجود دارد. اعتبار تحلیل گفتمان به کیفیت قدرت نطق و بیان وابسته است. البته این روش‌ها به تناسب روش‌های گفتمانی و گستردگی از جزء به کل در مباحث متنی و ساختاری و اجتماعی متفاوت است؛ اما همگی در کل از یک سیاق که همان تحلیل گفتمان است، بهره می‌برند.

انگاره‌های روش تحلیل گفتمان

پیش‌فرض‌هایی که در ذیل بیان می‌شود، از قواعد تحلیل متن، هرمنوتیک، نشانه‌شناسی، و دیدگاه فوکو در دیرینه‌شناسی و تبارشناسی شکل گرفته است:

۱. انسان‌های مختلف، به متن یا گفتار واحد متفاوت نگاه می‌کنند؛ یعنی از متن و واقعه واحد، برداشت یکسان و واحدی ندارند و ممکن است که از دال‌های متفاوتی برای اشاره به یک مدلول استفاده شود.

۲. متن و واقعه اجتماعی را باید به‌مثابه یک کل معنادار مشاهده کرد که متن یا واقعه لزوماً این امر را نشان نمی‌دهد.
۳. تمام متن‌ها بار ایدئولوژیک دارند و هیچ‌یک بی‌طرف نیست.
۴. در هر گفتمانی حقیقت نهفته است، اما هیچ گفتمانی دارای تمام حقیقت نیست.
۵. ساختار و ادبیات متن نیز معنادار است، چون دستور زبان و ساختار متن دارای معانی اجتماعی و ایدئولوژیک است و این معانی در جای خود به عواملی که دال‌ها را می‌سازند، نظیر رموزها، بافت‌ها، مشارکت‌ها و تاریخ مختلف وابسته‌اند.
۶. معنا همان قدر که از متن ناشی می‌شود، از بافت یا زمینه اجتماعی و فرهنگی نیز اثر می‌پذیرد.
۷. هر متنی در زمینه‌ها و موقعیت خاصی تولید می‌شود. لذا همیشه از نویسنده یا تولیدکننده خویش نوعی حکایتگری دارد.
۸. هر متنی به یک منبع قدرت مرتبط است.
۹. گفتمان سطوح و ابعاد متعدد دارد؛ یعنی نه یک سطح گفتمانی وجود دارد و نه یک نوع گفتمان.^{۲۰}

اهداف روش تحلیل گفتمان

تحلیل گفتمان یک فن و روش جدید در مطالعه متون، رسانه‌ها و فرهنگ‌هاست. در این روش محقق برآن است که رابطه بین مؤلف، متن و خواننده را نشان دهد و مشخص کند چه زمینه‌ها و عوامل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و... در تولید گفتمان تأثیر دارند. در این روش، تحلیلگر از بافت متن (شکل و ساختار) فراتر می‌رود و وارد بافت موقعیتی متن (شرایط و ابعاد ایدئولوژیک) می‌شود و به تحلیل آن می‌پردازد. در واقع روش تحلیل گفتمان می‌کوشد که نشان‌دهنده معانی نهفته در ذهن مؤلف باشد.

اما با توجه به پیش‌فرض‌هایی که پیش‌تر به آنها اشاره شد، مهم‌ترین اهداف تحلیل گفتمان عبارت‌اند از:

۱. نشان دادن رابطه بین نویسنده، متن و خواننده؛
۲. روشن ساختن ساختار عمیق و پیچیده تولید متن یعنی «جریان تولید گفتمان»؛

۳. نشان دادن تأثیر بافت متن (واحد‌های زبانی، محیط بلافصل مربوط و کل نظام زبانی) و بافت موقعیتی (عوامل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، تاریخی و شناختی) بر گفتمان؛
۴. نشان دادن موقعیت و زمینه‌های خاص تولیدکننده گفتمان (زمینه تولید گفتمان)؛
۵. نشان دادن بی‌ثباتی معنا؛ یعنی معنا همیشه در حال تغییر است، هرگز کامل نیست و هیچ وقت به طور کامل درک نمی‌شود.
۶. آشکار ساختن رابطه بین متن و ایدئولوژی؛ تحلیل گفتمان از بدو پیدایش همواره در صدد بوده است تا نشان دهد که هیچ متن یا گفتار و نوشتاری بی‌طرف نیست، بلکه به موقعیتی خاص وابسته است. این امر ممکن است کاملاً ناآگاهانه و غیرعامدانه باشد.
۷. هدف عمده تحلیل گفتمان این است که فن و روش جدیدی را در مطالعه متون، رسانه‌ها، فرهنگ‌ها، علوم، سیاست، اجتماع و... به دست دهد.^{۲۱}
۸. مبادی فکری این روش در واقع همان پیش‌فرض‌های پسامدرن‌اند.^{۲۲}

کاربرد روش تحلیل گفتمان

سهم تحلیل گفتمان پست‌مدرن، به کارگیری افکار انتقادی به‌خوبی گفتمان‌های دیگر در موقعیت‌های اجتماعی و سیاست‌های پنهان یا آشکار درون جامعه است، که بر جامعه مسلط‌اند (تفسیر جهان، نظام‌های اعتقادی،...) و... تحلیل گفتمان می‌تواند در هر زمینه‌ای یا در مورد هر مشکل یا موقعیتی به کار گرفته شود. چون تحلیل گفتمان اساساً یک خوانش تفسیری و ساختاری است، پس از هیچ رهنمود ویژه‌ای پیروی نمی‌کند.

به همان اندازه که هر شخصی می‌تواند از نظریات ژاک دریدا، میشل فوکو، ژولیا کریستوا یا فدریک جیمسون استفاده کند، می‌تواند از نظریات متفکران پست‌مدرن و انتقادی نیز استفاده کند. اساساً هدف تحلیل گفتمان، معطوف، به جمع‌آوری جواب‌های دقیقی نیست، فقط این روش به ما کمک می‌کند که افق‌های دید شخصی‌مان را گسترش دهیم.

به همان اندازه که بتوانیم به افق‌های دید دیگران دست بیابیم، می‌توانیم برنامه کار و هیجانات ناشناخته و نارسایی‌های خودمان را بهتر بشناسیم. به عبارت دقیق‌تر، تحلیل گفتمان آنچه را در پشت اعمال وجود دارد روشن می‌کند. برای مثال، تحلیل گفتمان

نظریه‌های علوم انسانی را به کار می‌برد و در برابر اعتبار و درستی روش تحقیق (کمی یا کیفی) بحث نمی‌کند و بیان یا ارزش خاصی را نشان نمی‌دهد. تحلیل گفتمان بر وجود پیام متن‌ها و قرارگرفتن آنها درون یک زمینه اجتماعی یا تاریخی تأکید می‌کند.

از دیرینه‌شناسی تا تبارشناسی

به نظر فوکو دیرینه‌شناسی به این معناست که در هر دوره و جامعه‌ای فرهنگ خاصی غالب است که پایه این فرهنگ شرایطی است که باعث شده این فرهنگ پدید آید و این شرایط به زیان و گفتمان حاکم در آن فرهنگ بازمی‌گردد. گفتمان هر دوره‌ای باعث می‌شود در هر دوره یک علم غالب باشد و انسان به عنوان یک ابژه خاص مورد شناسایی قرار گیرد.

در دیرینه‌شناسی، فوکو درصدد توضیح قواعد صورتبندی است که به گفتمان‌ها ساخت می‌دهد و شرایط امکان تشکیل علوم اجتماعی را فراهم می‌آورد. دیرینه‌شناسی، بر اصل گسست و عدم تداوم تکیه می‌کند و در پی آن است که دوره‌های مستقل و متمایز را در تاریخ بشناسد و عناصر همسوی یک نظام زبانی معرفتی را گردآورد و قواعد حاکم بر آنها را معین کند.^{۳۳}

بنابراین در آثار بخش دیرینه‌شناسی فوکو که تعداد آن از آثار تبارشناسی بیشتر است، فوکو در این باره بحث می‌کند که چه چیزی بر گزاره‌ها حاکم است و گزاره‌ها چگونه بر یکدیگر حکومت می‌کنند تا جایی که باعث می‌شوند قضایایی پدید آید که از نظر علمی پذیرفتنی است. پس در اینجا سوژه هیچ جایگاهی ندارد. فکر و عقل نیز جایگاهی ندارد که در هر دوره علمی به وجود آید، بلکه روابط بین گزاره‌ها و قدرتی که در پس آنهاست باعث می‌شود که فرهنگ خاصی حاکم شود و علم خاصی پدید آید. در دیرینه‌شناسی از سیاست گزاره‌های علمی بحث می‌شود.

از نظر فوکو گفتمان محل تلاقی و دانش قدرت است؛ یعنی هر رشته خاصی از دانش در هر دوره خاصی مجموعه‌ای قواعد ایجابی و سلبی به وجود می‌آورد که آنها مشخص می‌کنند شخص چه باید بگوید و درباره چه چیز صحبت کند یا صحبت نکند. به عقیده فوکو در هر دوره گفتمان تعیین می‌کند سوژه به گونه‌ای خاص بیندیشد یا حرف بزند و گفتمان حاصل آگاهی سوژه نیست، پس دانش در خدمت قدرت است. حرف اساسی فوکو

این است که در تاریخ بین دانش و قدرت همواره رابطه وجود داشته است که اینجا کاملاً پیروی فوکو از نیچه را می‌بینیم.

در آثار بخش دیرینه‌شناسی فوکو درباره شرایط پیدایش علوم از قبیل پزشکی، روان‌پزشکی و علوم انسانی سخن می‌گوید و در نهایت شرایط پیدایش مفهومی به نام انسان را طرح می‌کند. کتاب‌های تاریخ جنون، دیرینه‌شناسی علوم پزشکی، دیرینه‌شناسی علوم انسانی و دیرینه‌شناسی دانش را می‌توان در این بخش بررسی کرد.

فوکو در آثار متأخر خود، به تبارشناسی روی می‌آورد. در این آثار وی اغلب، به رابطه قدرت، دانش و حقیقت می‌پردازد. در حقیقت، تبارشناسی، درگرو مرکزیت قدرت و سلطه در شکل‌گیری گفتمان‌ها، هویت‌ها و نهادهاست و می‌کوشد ویژگی قدرت‌محور گفتمان‌های حاکم را گسترش دهد. به نظر فوکو، قدرت را نباید به نهادهای سیاسی محدود کرد، بلکه قدرت در تمام جامعه جاری است و نقشی مولد ایفا می‌کند.^{۲۴}

فوکو در تبارشناسی، پیدایش علوم اجتماعی و گسترش آنها را با قدرت پیوند می‌زند. به نظر وی، دانش با روابط قدرت درآمیخته و همپای پیشرفت، در اعمال قدرت پیش می‌رود. به عبارت دیگر، هر جا قدرت اعمال شود، دانش نیز تولید می‌شود. بنابراین، فوکو می‌کوشد روابط متقابل قدرت و دانش را بررسی کند و ویژگی قدرت‌محور دانش اجتماعی مدرن و نظام‌های حقیقت را آشکار سازد.

فوکو بعد از مدتی می‌گوید فقط نمی‌توان گفت که گفتمان عاملی است برای اینکه سوژه چگونه بیندیشد و حرف بزند عوامل اجتماعی هم در اینجا مؤثرند و به همین دلیل از روش تبارشناسی استفاده می‌کند. البته این روش به معنی نقض کردن روش دیرینه‌شناسی نیست، بلکه مکملی برای دانش دیرینه‌شناسی است. در تبارشناسی، مهم شکل‌هایی از عقلانیت است که در چهره قدرت کردارهای اجتماعی خاصی را تعیین بخشیده است.

برخلاف مورخ که از گذشته شروع می‌کند و به حال می‌رسد، تبارشناسی از مسائل و موضوعاتی که در حال وجود دارد می‌آغازد و می‌خواهد به عقب بازگردد و ریشه‌های آن را بیابد. روش تبارشناسی را نخستین بار نیچه طرح کرد. فوکو هم به تبعیت از نیچه همین روش را طرح می‌کند. در نتیجه تبارشناسی می‌خواهد بگوید حقیقت واحدی وجود ندارد

و در تاریخ تداوم و پیوستگی نیست که در سیر متداولی که در تاریخ هست بتوانیم به پیشرفت‌های عقلی و علمی انسان دست یابیم، بلکه آنچه وجود دارد گسست و عدم تداوم است. در تاریخ مقاطع مختلف تاریخی وجود دارد. در هر دوره بر اساس سامان دانایی (اپیستمه) خاصی که وجود دارد؛ فرهنگی که پشت آن و گفتمان حاکم بر آن جامعه اصولی در آن رعایت می‌شود و بر اساس آن اصول می‌توانیم نتیجه‌ای پیدا کنیم، ولی دلیلی وجود ندارد که همین دلایل را در دوره دیگری به کار ببریم.

فوکو هم هر مسئله‌ای را در سه یا چهار دوره تاریخی طرح می‌کند و به این ترتیب گسست‌ها را بیان می‌نماید. اما اینکه چه چیز مایه گسست و باعث شده از یک دوره به دوره دیگر برسیم، به نظر فوکو استدلال‌پذیر نیست و نمی‌توانیم برایش دلیلی بیاوریم؛ زیرا در هر دوره نظام‌ها و سامان دانایی خاصی حاکم است که این اصول و قواعد به درد دوره بعدی نمی‌خورد. به طور کلی تبارشناسی نمی‌خواهد مبانی شناخت‌شناسانه طرح کند. کار فیلسوف پست‌مدرن این است که در مبانی‌ای که به طور کلی طرح می‌کند خلل و خدشه‌ای وارد کند. اصلاً نمی‌توان اصول کلی را طرح کرد. فقط می‌خواهد بگوید خاستگاه آن چیزی است که ما عقلانی و دارای حقیقت می‌دانیم. همه در سلطه و قدرت نهفته است و از نظر فوکو قدرت به معنای سلطه یک فرد یا گروه بر افراد دیگر نیست، بلکه قدرت مانند یک سازمان شبکه‌ای عمل می‌کند و تمام وجوه زندگی انسان را دربر می‌گیرد. فوکو با تبارشناسی می‌خواهد به فرایندهایی بپردازد که ما را به عنوان سوژه طرح کرده است. تمام بحث‌های فوکو به این می‌رسد که سوژه خود سوژه نیست و به خاطر فکر و عقلش و مبانی دکارتی سوژه نشده، سوژه بودن آن یا به سبب عوامل گفتمانی یا برآمده از عوامل اجتماعی است. او گفتمانی را در روش دیرینه‌شناسی و عوامل اجتماعی را در روش تبارشناسی طرح می‌کند.

روش و موضوع تبارشناسی

تبارشناسی تاریخی پدیده‌ها و اموری را که فاقد تاریخ شمرده شده‌اند باز می‌نماید و نشان می‌دهد که دانش وابسته به زمان و مکان است. روش تبارشناسی به منظور کشف کثرت عوامل مؤثر بر رویدادها بر بی‌همتایی آنها تأکید می‌کند؛^{۲۵} یعنی از تحمیل ساختارهای

فراتاریخی بر آنها خودداری می‌ورزد. فوکو این نگرش را «حادثه‌سازی تاریخ» خوانده است. هیچ ضرورتی در تاریخ نیست، هیچ ضرورتی تعیین نکرده که کسانی دیوانه شمرده شوند. در نتیجه بداهتی که در بنیاد دانش و کردارهای ما مفروض است، شکسته می‌شود. تبارشناسی کثرت عوامل، راهبردها و نیروهایی را که به امور خصلت بداهت و ضرورت می‌دهند، کشف می‌کند. مثلاً زندان، کردارهای آموزشی، فلسفه تجربی به شیوه‌های جدید تقسیم کار، پیدایش ساختار معماری مراقبت و جامعه سراسر بین، و تکنیک‌های جدید قدرت همه با هم جمع می‌شوند تا کردار حس جنایی به عنوان رخدادی ظهور یابد. بنابراین، معنا یا بنیادی در پس امور و اشیا نهفته نیست. تنها لایه‌هایی از تعبیر در کار است که روی هم انباشته می‌شوند و شکل حقیقت، ضرورت و بداهت پیدا می‌کنند و تبارشناسی همه اینها را در هم می‌شکند. انسان‌ها با تولید حقیقت و ضرورت بر خود و بر دیگران حکم می‌رانند، در حالی که اصل و منشأ و حقیقت جهان‌شمول و بی‌زمان وجود ندارد. در نتیجه ترقی و پیشرفتی نیز در کار نیست؛ تنها می‌توان از عملکرد بی‌پایان سلطه‌ها و انقیادات سخن گفت. بدین‌سان، طبعاً کلیات انضمامی و متعینی به‌عنوان مبنا و بنیادی با ثبات برای فهم وجود ندارد. حتی پیکر جسمانی آدمی خود تابع تاریخ است و به‌وسیله نظم کار و استراحت تجزیه می‌شود. بنابراین، موضوع تبارشناسی نه مسیر تاریخ و نه نیات سوژه‌ای تاریخی، بلکه رخدادهای پراکنده‌گی‌هایی است که محصول منازعات، تعامل نیروها و روابط قدرت‌اند. پس علم و دانش نیز چیزی جز چشم‌اندازی تاریخی نیست.^{۲۶}

مسئله‌محوری تبارشناسی

مسئله اصلی در تبارشناسی فوکو این است که چگونه انسان‌ها با قرار گرفتن در درون شبکه‌ای از روابط قدرت و دانش، به‌عنوان سوژه و ابژه تشکیل می‌شوند. مثلاً هدف نهایی از بحث فوکو دربارهٔ زندان و مجازات، ردیابی روند تکوین تکنولوژی جدید قدرتی است که به واسطهٔ آن، انسان‌ها به‌صورت سوژه و ابژه درمی‌آیند. در اینجا بحث اصلی دربارهٔ رابطهٔ دانش، قدرت و بدن آدمی و نیز تکنولوژی‌های سیاسی بدن، دانش‌های مربوط به پیکر آدمی و اشکال قدرت اعمال شده بر آن است. بنابراین به‌طور کلی از نگاه فوکو دانش نمی‌تواند خود را از ریشه‌های تجربی خویش بگسلد تا به تفکر ناب تبدیل شود؛ بلکه

عمیقاً با روابط قدرت درآمیخته و همپای پیشرفت در اعمال قدرت پیش می‌رود. هر جا قدرت اعمال شود، دانش نیز تولید می‌شود. بر اساس تصور رایج روشنگری، دانش تنها وقتی متولد می‌شود که روابط قدرت متوقف شده باشد، اما از دید فوکو هیچ رابطه قدرتی بدون تشکیل حوزه‌ای از دانش متصور نیست و هیچ دانشی هم نیست که متضمن روابط قدرت نباشد. سوژه شناخت، ابژه شناخت و شیوه شناخت، همگی آثار و فرآورده‌های روابط اساسی دانش و قدرت و تحول تاریخی در آنها هستند.^{۲۷}

خلاصه، موضوع تبارشناسی فوکو تحلیل شرایط تاریخی پیدایش و وجود علوم انسانی، روابط آنها یا تکنولوژی‌های قدرت و آثار سوژه‌ساز و ابژه‌ساز آنهاست. تحلیل اشکال خاص موضوع‌شدگی و اشکال دانش و روابط قدرتی که از طریق آنها انسان‌ها تحت سلطه قرار می‌گیرند، در کانون بحث تبارشناسانه است. در یک کلام، تبارشناسی نشان می‌دهد که چگونه انسان‌ها از طریق تأسیس «رژیم‌های حقیقت» بر خود و دیگران حکم می‌رانند.

گفتمان یا قدرت؟

تحلیل تبارشناسانه در دو اثر عمده فوکو در این دوره یعنی *انضباط و مجازات* و *تاریخ جنسیت* اجرا می‌شود. البته فوکو همچنان در این آثار به شیوه تحول رویه‌های گفتمانی علاقه‌مند است. اما این کردارهای گفتمانی با حوزه‌های غیرگفتمانی مانند وجه تولید، روابط اجتماعی و نهادهای سیاسی پیوند می‌یابند و هم با خود حوزه گفتمانی ارتباط دارند که شامل تحولات درونی خود گفتمان موردنظر و نیز تحولات در گفتمان‌های مجاور می‌شود. در نوشته‌های فوکو از سال ۱۹۷۰ به بعد، نوآوری و بداعتی به چشم می‌خورد؛ یعنی از آن زمان به بعد، نوشته‌های فوکو آشکارا به فردیت‌دهی و ادغام سوژه در شبکه‌های مراقبت می‌پردازند؛ شبکه‌هایی که سازوکارهای تولید دانش درباره سوژه نیز هستند.^{۲۸}

برای روشن شدن این روش تحلیل، با گذری کوتاه به برخی از ویژگی‌های گفتمان، تصویر روشن‌تری از گفتمان و عوامل پیروزی و شکست آن در ذیل ترسیم می‌شود و در نهایت با اشاره به یک نمونه تحقیق که با این روش انجام شده است، می‌کوشیم زوایای استفاده از این روش تحلیل بهتر و بیشتر روشن شود.

عوامل پیروزی و شکست یک گفتمان

همان‌طور که در مفاهیم اصلی و کلیدی بحث گفتمان بیان شد، یکی از مفاهیم کلیدی مفهوم طرد است. این مفهوم ماهیت مبارزه و تعیین حدود هر گفتمان را نسبت به گفتمان‌های موجود دیگر در جامعه بیان می‌کند؛ لذا فهم مبارزه و پیروزی و شکست گفتمان‌ها در جامعه کاملاً قابل فهم است و هر گفتمانی خود را در مقابل و در مبارزه با دیگر گفتمان‌های موجود در جامعه می‌بیند. بنابراین، وجود و بروز هر گفتمان در گروه مبارزه و کم‌رنگ کردن گفتمان‌های دیگر است. دانشمندان این حوزه معرفتی برای شکست یک گفتمان و پیروزی گفتمان دیگر عواملی را بیان کرده‌اند که هم حیثیت علمی و نظری دارند و هم حیثیت عملیاتی و راهبردی. در ذیل به برخی از این عوامل اشاره می‌شود:

الف. عوامل پیروزی یک گفتمان

قابلیت دسترسی^{۲۹}

مفهوم قابلیت دسترسی، پیروزی یک گفتمان را تا اندازه‌ای تضمین می‌کند؛ زیرا پیروزی گفتمان‌ها به دلیل ویژگی ذاتی آنها نیست؛ چون گفتمان‌ها همواره در آستانه فروپاشی تدریجی قرار دارند، بلکه به این دلیل است که گفتمان، تنها ساخت منسجم در دنیای کاملاً آشفته گفتمانی به نظر می‌رسد.

از جاشدگی یا بی‌قراری کشور آلمان در دهه ۱۹۲۰م، در نتیجه جنگ نخست جهانی یک بحران فراگیر در آن کشور به وجود آورده بود. در این اوضاع و احوال، گفتمان ناسیونال سوسیالیسم (نازیسم) به‌عنوان پاسخی درمان‌کننده به بحران، ابراز وجود کرد و راهکارهایی برای برون‌رفت از بحران پیشنهاد کرد. گفتمان نازیسم از میان چندین گفتمان به این دلیل پیروز شد که اصولی را برای فهم و درک وضعیت آشفته اجتماعی، در دسترس قرار داد. بنابراین، پیروزی گفتمان نازیسم معلول و محصول قابلیت دسترسی آن بود نه پذیرش محتوای آن از سوی مردم.

قابلیت اعتبار^{۳۰}

شرط دوم پیروزی یک گفتمان، این است که اصول پیشنهادی آن، در میان گروه‌های اجتماعی، از اعتبار برخوردار باشد و مخالف با اصول اساسی آنان نباشد. گفتمان جنبش

طالبان به رغم پشتوانه‌های مالی و عقیدتی خود در افغانستان به این دلیل شکست خورد که از اعتبار لازم برخوردار نبود.

ب. عوامل شکست یک گفتمان

تصلب معنایی

اگر گفتمانی، بدون نگرش فراگیر و جامع، بر مفهوم موردنظر خود پافشاری کند و مفاهیم دیگر را به فراموشی بسپارد، گرفتار تصلب معنایی و جزم‌اندیشی غیرعقلانی شده است. این شیوه سرانجام شکست و فروپاشی گفتمان را رقم خواهد زد. در این مورد نیز می‌توان طالبان را مثال زد.

فراهم کردن زمینه برای رقیب

برای مثال، در جامعه ایران گفتمان اصلاحی دوم خرداد دهه هفتاد خورشیدی، به دلیل نگرش تک‌بعدی به مسائل اجتماعی مانند توسعه سیاسی و گسترش جامعه مدنی که تنها نخبگان و روشنفکران طبقه متوسط به بالا را در بر می‌گرفت، زمینه را برای گفتمان رقیب با شعار حمایت از گروه‌های فرودست جامعه فراهم کرد و سرانجام گفتمان رقیب در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شد.

یک نمونه

بررسی اندیشه‌های نظری فوکو به لحاظ تنوع حوزه‌های معرفتی و استفاده از مبانی مختلف معرفتی و فلسفی بسیار عمیق است و خود مجال می‌طلبد. در این مقاله برای حفظ موضوع مورد بحث که همان روش تحقیق و روش تحلیل گفتمانی تبارشناسی فوکویی است، به حداقل لازم برای روشن ساختن این روش اکتفا می‌شود و نقض و ابرام‌های وارد بر مباحث نظری فوکو را به مجال دیگری احاله می‌دهیم. اما آنچه مهم است استفاده از روش تحلیل گفتمانی فوکویی است که در برخی مطالعات از آن استفاده شده و خواهد شد؛ لذا برای اینکه این روش بیشتر ملموس باشد ما با گذر از مباحث نظری و فلسفی تبارشناسی فوکو، به یک نمونه از تحقیقات انجام‌شده با این روش اشاره می‌کنیم تا سیر استفاده از روش تحلیل فوکویی یا تبارشناسی بیش از پیش روشن شود:

تبارشناسی و تحلیل گفتمان «ولایت عامه» منتشرشده در مهرنامه ۱۴ ص ۷۴-۷۶

طرح مسئله و روش بررسی

در مقاله‌ای کوتاه، نویسنده می‌کوشد مفهوم حکمرانی فقهای شیعه را با روش تحلیل گفتمان و تبارشناسی مورد بررسی اجمالی قرار بدهد. این یک بحث برون‌دینی است و انتظار می‌رود از مداخله عقاید درون‌دینی نویسنده و خواننده برکنار بماند. در همین موضوع، برخی بحث‌های درون‌دینی انجام داده‌اند، نمونه‌اش نظریه‌های دولت در فقه شیعه است. اما در این مقاله ورود و خروج و بررسی متفاوتی به عمل می‌آید و مفاهیم به مثابه گفتمان، تبارشناسی و تحلیل می‌شوند.

در این روش فرض بر آن است که «ولایت فقیه» خصالتی گفتمانی دارد. گفتمان، آن طور که از مباحث فوکو برمی‌آید، محصول زبان است. با زبان است که برای امور تعیین تکلیف می‌شود. گفتمان، طرحی از کلمات و مفاهیم و دلیل‌آوری‌هاست که در ظاهر، حاصل «اراده معطوف به دانستن» است، اما در پشت آن، «اراده معطوف به قدرت» نهفته است.

گفتمان را در اینجا فراسوی نیک و بد یا حق و باطل تعریف و بررسی می‌کنیم. بدین ترتیب، هم «حکمرانی فقهای شیعه» و هم هر گزینه حکومتی بدیل مانند «مشروطیت»، بنا به مفروض بحث ما در اینجا، هر دو ساختی گفتمانی دارند. هر دو محصول زبان هستند، طرحی از کلمات، دعاوی‌ای در باب امور و کمندی از قدرت هستند. در پشت هر کدام، علایق و منافع و مطلوبیت‌های این و آن گروه وجود دارد.

نیک و بد قضیه، امری بعدی و اعتباری است و به اعتبارات و ارزش - داوری‌ها و تصمیم‌های اجتماعی و اخلاقی هریک از ماها بستگی دارد. حکمرانی متولیان رسمی یک مذهب یا حکمرانی از نوع مشروطه، هر کدام از سوی گروه‌های خاصی با ارزش تلقی می‌شد. گفتمان حکمرانی فقهای شیعه و اجرای احکام شرعی این مذهب، ریشه در منافع گروه‌های مذهبی، هویتی و سیاسی خاصی؛ در تاریخ داشت. همان‌طور که گفتمان مشروطه مبتنی بر تجدد، پارلمان، قانون اساسی و انتخابات نیز بازنمایی‌کننده منافع و مطلوبیت‌های زیست اجتماعی قشرها و طبقات جدید و طیف‌های تازه‌ای از مردم شهری در تاریخ معاصر بود.

در روش تحلیل گفتمان، ردپای صورت‌بندی‌های گفتمانی گرفته می‌شود که چگونه به اقتضای صور قدرت، شکل یافته‌اند، چگونه راهبردهای زبان به کار افتاده‌اند. تبارشناسی کوششی است برای شناخت ریشه‌های تاریخی شکل‌گیری این یا آن قول و عقیده. تبارشناسی بررسی می‌کند که چگونه به اقتضای انحای مختلف قدرت، گفتمان‌ها صورت‌بندی شده‌اند. همان‌طور که دیرینه‌شناسی نیز از این سو به مطالعه امور تاریخی از حیث تناظر آن با امور گفتمانی کنونی دست می‌زند. این تحقیق که از روش تبارشناسی و گفتمانی استفاده کرده است، نحوه پدید آمدن و اثرگذاری گفتمان ولایت عامه بیان شده و ویژگی‌های گفتمانی از قبیل صورت‌بندی شناختی (اپیستمه) و حفظ حاکمیت گفتمانی و... به تصویر کشیده شده است. برخی مطالعات دیگر نیز که به این روش انجام شده است، در پی نوشت‌های مقاله^{۳۱} معرفی می‌شود.

نقد و بررسی

از مزایای مهم تحلیل گفتمان و تفکر انتقادی این است که برای هر موقعیت و هر موضوعی، روشی کاملاً کاربردی است. نگرش تازه‌ای که با تحلیل گفتمان فراهم شده است راه را برای رشد استعدادهای شخصی و ابتکار در سطح بالا باز می‌کند. تحلیل گفتمان معتبر می‌تواند به تغییرات زیادی در آداب و رسوم، نهادها، حرفه‌ها یا جامعه به‌عنوان یک کل بینجامد که این خود قابلیت منحصر به فرد این روش است. اما به همین دلیل نیز باید گفت که تحلیل گفتمان نمی‌تواند جواب دقیقی برای سؤالات محقق فراهم کند. در این بخش برخی از آسیب‌های استفاده از این روش را نام برده و سپس به برخی از نقدهای وارد بر خود روش تحلیل گفتمان را اشاره می‌کنیم:

آسیب‌های جدی در استفاده از روش تحلیل گفتمان

متأسفانه دو آسیب جدی همواره محققان را در کاربرد تحلیل گفتمان تهدید می‌کند:

الف: عدم آشنایی با روش تحلیل گفتمان

نخستین آسیب جدی که محققان را در کار بست تحلیل گفتمان، تعقیب می‌کند نداشتن شناخت کافی در تمیز شیوه‌های تحلیل گفتمان از یک‌سو، و به کار بردن تحلیل محتوا به

جای تحلیل گفتمان از سوی دیگر است. این روش به لحاظ شباهت‌های زیادی که در تحقیقات کیفی همسان خود دارد، همیشه در مرزبندی بین این روش و روش‌های مشابه همچون تحلیل محتوا، محققان را دچار اشتباه می‌کند.

ب: ناتوانی در کاربرد روش تحلیل گفتمان

برخی سنت‌های ناپسند در محافل آکادمیک سبب‌ساز آسیب‌های روش‌شناسی در کار محققان می‌شود. به عنوان مثال گرایش محققان به استفاده از محاسبات آماری و جداول به کار رفته در تحقیق، زمینه‌ای را به وجود می‌آورد تا محققان تصور کنند روش‌هایی چون تحلیل گفتمان که آمار و ارقام روش‌های کمی را ندارند، فاقد اعتبار و روایی‌اند؟! اگر محققان بدانند که کمی کردن تحلیل، اغلب به محتوای آشکار پیام محدود می‌شود و محقق را در پی بردن به پیام پنهان ناتوان می‌کند، درمی‌یابند که اصولاً روش‌های کمی برای حصول نتیجه ناتوانند دل‌بستگی به سنت‌های رایج و به کار بستن روش تحلیل محتوا به مرور زمان نوعی نگرش کمی بر اندیشه محققان حاکم کرده است. اما به نظر می‌رسد با اهمیت یافتن جایگاه تحقیقات کیفی، چنین عاداتی از بین برود.

نقد نظریه گفتمان

نقدهای نظریه «گفتمان»، به دو گروه تقسیم می‌شود: گروه اول، انتقادات وارد بر مفروضات فلسفی این نظریه است و گروه دوم، به مفاهیم و استدلال‌های اساسی، که برای تحلیل فرایندهای سیاسی و اجتماعی بسط یافته، اختصاص دارد. درباره مفروضات فلسفی نظریه گفتمان، دو ادعای عمده مطرح شده است: نخست اینکه، این رویکرد ایده آلیستی (آرمان‌گرایانه) است دوم اینکه، این رویکرد به شدت نسبت‌گرا است.

گرچه این نظریه وجود واقعیت خارج از ذهن را انکار نمی‌کند، ولی معتقد است جهان و اشیای آن را تنها در درون گفتمان‌ها می‌توان درک کرد و چیزی خارج از گفتمان وجود ندارد. یعنی هیچ حقیقت بنیادین و تغییرناپذیری وجود ندارد که بتواند واقعی بودن دانش و باورهای ما را تضمین کند. بنابراین، مهم‌ترین اشکال فلسفی که بر این نظریه وارد است، این است که رهیافت‌های گفتمانی، هر نوع مبنایابی و ذات‌گرایی را رد می‌کنند. از این رو، معتقد است دانش ما مشروط است. ضد‌مبنایابی در برابر نگرش مبنای‌گرا قرار دارد.

براساس این نگرش، دانش ممکن است بر مبنای فرانظری محکمی استوار باشد که در فراسوی قلمرو اعمال انسانی مشروط است. بنابراین براساس نظریه گفتمان هیچ حقیقت بنیادین و غیرقابل تغییری، که بتواند واقعی بودن دانش و باورهای ما را تضمین کند، وجود ندارد.

این نظریه، دانش و هویت انسانی را اجتماعی و محصول فرهنگ‌ها و گفتمان‌ها می‌داند و هر نوع مبنای‌گرایی و ذات‌گرایی را رد می‌کند. در این نظریه‌ها، انسان از هیچ هویت پیشینی برخوردار نیست. بنابراین، نوعی نسبی‌گرایی و سیالیت دامن‌گیر این نظریه‌هاست. در نظریه گفتمان، با تعمیم تحلیل‌های زبانی به جامعه، این نسبی‌گرایی باز هم تشدید شده است. طبق این نظریه، معیارهای بنیادین صدق و کذب، بیرون از گفتمان‌ها وجود ندارند و نمی‌توان جز در چارچوب گفتمان خاص به ارزیابی ادعاهای آن پرداخت.

صحت و سقم گزاره‌ها به استحکام و مجاب‌کنندگی آنها در درون یک گفتمان بستگی دارد. بدین ترتیب، پرسش‌های بنیادین فلسفه درباره حقیقت و ذات بی‌معنا می‌شود.

اگر ما به منطق نظریه وفادار بمانیم، نسبی‌گرایی به حوزه ارزش‌های اخلاقی و دینی نیز راه خواهد یافت و امکان داوری درباره خوب و بد، به چارچوب‌های درونی هر گفتمان محدود خواهد شد. تنها در فرض وجود یک گفتمان مشترک می‌توان درباره ارزش‌های اخلاقی، داوری کرد و معیارهای جهانی برای داوری وجود ندارد. مگر اینکه ما به وجود فراگفتمان‌هایی قائل شویم که چارچوب‌های عام جهانی را در بر می‌گیرند. ولی در این نظریه به ظاهر، امکان طرح فراگفتمان نیز وجود ندارد. برای مثال، لاکلا و موف خود به ارزش‌های سوسیالیستی و لیبرال دموکراسی وفادارند و این ارزش‌ها را مبنای گفتمان رادیکال دموکراسی قرار داده‌اند و گفتمان‌های غیردموکراتیک را رد می‌کنند. از این‌رو، خود از موضع یک گفتمان مسلط، درباره سایر گفتمان‌ها داوری کرده‌اند و به ظاهر به منطق نظریه خود وفادار نبوده‌اند. بنابر نظریه گفتمان، برای قضاوت کردن درباره ادعاهای اخلاقی و تجربی، باید گفتمان مشترکی از مجموعه مشترکی از معانی و مفروضات وجود داشته باشد که به کمک آن بتوان در این باره تصمیم‌گیری کرد.

اشکال دیگر اینکه، که به دلیل کیفی بودن، تفسیر متن را به محقق واگذار می‌کنند و تحلیل را به نسبی بودن دچار می‌سازند. بنابراین، جایگاه محقق نیز از مسائل مورد بحث در

این نظریه است. در این نظریه، هدف تحقیق آشکار کردن ریشه سیاسی گفتمان‌ها و توضیح چگونگی ایجاد گزاره‌های صدق و کذب است. ولی آیا با توجه به اینکه نمی‌توان از چارچوب‌های گفتمانی فراتر رفت، امکان رسیدن به یک موضع قابل اتکا برای تحقیق وجود دارد؟ آیا محقق می‌تواند همانند یک انسان‌شناس، از جامعه فاصله بگیرد و پدیده‌های اجتماعی را بررسی کند. مسئله دیگر اینکه، اگر حقیقت گفتمانی است، حقیقت‌های تولید شده توسط محققان چه وضعیتی پیدا می‌کند. و اصولاً نقش روشنفکران و متفکران در جامعه چیست؟

پیچیدگی پدیده‌های اجتماعی و محدودیت ذهن آدمی، موجب موقعیت‌مند شدن او و نظریه‌ها می‌شود. از این رو، نظریه‌های مختلف در عین برخورداری از امکانات گاه منحصر به فرد، به تبع موقعیت‌مند بودن، تنگ نظری‌هایی نیز در پی دارند.

نخستین انتقادی که از این نظر بر هر نظریه‌ای وارد است، تقلیل‌گرایی آن است. نظریه گفتمان نیز از این قاعده مستثنا نیست. در این نظریه همه چیز به نشانه تقلیل می‌یابد. گرچه با تقلیل جامعه و واقعیت‌های اجتماعی، به زبان و متن، امکان استفاده از ظرفیت‌های گسترده نظریه‌های زبانی فراهم می‌شود، ولی بی‌توجهی به ساختارها و واقعیت‌های اجتماعی و فرایندهای مادی، از جمله پیامدهایی است که نوعی ذهن‌گرایی و ایدئالیسم را دامنگیر این نظریه می‌کند. این مسئله می‌تواند محقق را از فهم حقیقت‌های مادی و ساختارهای اجتماعی باز دارد.

بر اساس آنچه گفته شد که، در این نظریه‌ها، انسان از هیچ گونه هویت پیشینی برخوردار نیست. دانش نیز محصول وضعیت اجتماعی است و هیچ حقیقت بنیادین و غیرقابل تغییر وجود ندارد. در این رهیافت، معیارهای بنیادین صدق و کذب بیرون از گفتمان‌ها وجود ندارند و نمی‌توان جز در چارچوب گفتمان ویژه، به ارزیابی آن پرداخت. درستی و نادرستی گزاره‌ها به استواری و پاسخ‌گویی آنها در درون یک گفتمان بستگی دارد بدین ترتیب، پرسش‌های بنیادین فلسفه در مورد حقیقت و ذات کاملاً بی‌معنا می‌شود.

در باب تبارشناسی نیز به اشکالاتی می‌توان اشاره کرد. از جمله اینکه، فوکو در زمینه گسست‌های معرفت‌شناسانه با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو شد. مهم‌ترین انتقادی که در این

زمینه به فوکو وارد است، این است که او قادر نیست چگونگی و چرایی روند تحول از یک حوزه معرفتی به حوزه دیگر را شرح دهد. رهنمودهای تبارشناسی فوکو، رهنمودهایی سلبی‌اند، نه ایجابی، این رهنمودها صرفاً منهیاتی هستند که به مورخ نقاد گوشزد می‌کنند که گمان نکند، مشخصه ذاتی کلیت تاریخ همان پیشرفت یا عقلانیت یا غایت‌نگری یا آزادی و یا الزام است.

نتیجه‌گیری

روش تحلیل گفتمان به عنوان یکی از روش‌های نوین تحقیق که از روش‌های کیفی می‌باشد با وجود ضعف‌های زیادی که در بنیانهای فکری و فلسفی خود دارد، اما در دایره وسیعی از موضوعات اجتماعی قابل استفاده می‌باشد. به نظر فوکو کلید فهم وقایع سیاسی و اجتماعی گفتمان است و با فهم گفتمان هر دوره است که می‌توان آن را به خوبی تبیین و تفسیر کرد. روش تحلیل گفتمان با انگاره‌های هرمنوتیکی و پست‌مدرنیستی خود سیر تحولی و تطوری خاص خود را طی نموده است، به گونه‌ای که دیرینه‌شناسی و تبارشناسی و همچنین تحلیل گفتمان لاکلاو موف و پس از آن، به ترتیب مراحل تکمیلی تحلیل گفتمان است. تفوق و حضور مؤثر یک گفتمان در جامعه بسته به رعایت عوامل پیروزی و شکست گفتمان‌هایی است که در جامعه به نوعی با همدیگر در حال رقابتند. نظریه گفتمان از ضعف در دو ناحیه رنج می‌برد؛ یکی بنیان‌های فلسفی و دیگری مفاهیم و استدلال‌های اساسی، که برای تحلیل فرایندهای سیاسی و اجتماعی به کار می‌برد.

پی‌نوشت‌ها

۱. علی پایا، «جایگاه مفهوم صدق در آرای فوکو»، فرهنگ، ش ۲۲، ص ۵۳.
۲. اریک ماتیوز، فلسفه فرانسه در قرن بیستم، ترجمه محسن حکیمی، ص ۲۱۵.
۳. هیوبرت دریفوس و پل رابینو، میشل فوکو فراسوی ساختگرایی و هرمنیوتیک، ترجمه حسین بشریه، ص ۳۹۲.
۴. حسین بشریه، دولت و جامعه مدنی (گفت‌وگوهای جامعه‌شناسی سیاسی)، ص ۱۷.
۵. حسین بشریه، اندیشه مدرن و پست مدرن، ص ۳۸.
۶. حسین بشریه، سیری در نظریه‌های جدید در علوم سیاسی، ص ۱۴۳.
۷. هیوبرت دریفوس، همان، ص ۳۸.
۸. حسین بشریه، اندیشه مدرن و پست مدرن، ص ۴۲.
۹. اصغر سلیمی، «گفت‌وگو در اندیشه فوکو»، کیهان فرهنگی، ش ۲۱۹، ص ۵۰.
۱۰. سارا میلز، میشل فوکو، ترجمه داریوش نوری، ص ۹۱.
۱۱. همان، ص ۱۰۸.
۱۲. همان، ص ۹۲.
۱۳. ر.ک: کرم اللهی، جزوه درسی روش تحقیق.
14. discursive formation.
15. L. Alcoff, L. Gray, a. a. O
16. vgl. ebd. , S. 105
17. vgl. ebd.
18. vgl. ebd. , S. 106
19. vgl. ebd. , S. 108
۲۰. ر.ک: نورمن فرکلاف، تحلیل انتقادی گفت‌وگو، ترجمه پیران و دیگران.
۲۱. ر.ک: شعبانعلی بهرام‌پور، تحلیل انتقادی گفت‌وگو نوشته نورمن فرکلاف.
۲۲. ر.ک: رید بلیک، و ادوین هارولدس، طبقه‌بندی مفاهیم در ارتباطات، ترجمه مسعود اوحدی.
۲۳. محمد ضمیران، میشل فوکو، دانش و قدرت، ص ۴۸.
۲۴. هیوبرت دریفوس و پل رابینو، میشل فوکو فراسوی ساختگرایی و هرمنیوتیک، ترجمه حسین بشریه، ص ۳۹۲.
۲۵. ر.ک: مانی حقیقی، سرگشتگی نشانه‌ها، ترجمه بابک احمدی و همکاران.
۲۶. ر.ک: هیوبرت دریفوس و پل رابینو، میشل فوکو فراسوی ساختگرایی و هرمنیوتیک.
۲۷. هیوبرت دریفوس و پل رابینو، میشل فوکو، فراسوی ساختارگرایی و هرمنیوتیک، ص ۲۴.
۲۸. ر.ک: پیتر میلر، سوژه استیلا و قدرت، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده.
29. Availability.
30. Credibility.
۳۱. ر.ک: آلبرت گلپی، تبارشناسی پست مدرنیسم: شعر معاصر آمریکا، ترجمه یاور بذرافکن؛ رضا کاظمی تکمیلی، تبارشناسی اصولگرایی و اصلاح طلبی. گاه‌علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- بزرگی، وحید، *دیدگاه‌های جدید در روابط بین الملل*، تهران، نی، ۱۳۷۷.
- بشیریه، حسین، *اندیشه مدرن و پست مدرن*، جزوه درسی مقطع کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- ____، دولت و جامعه مدنی (گفتمان‌های جامعه‌شناسی سیاسی)، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸.
- ____، *سیری در نظریه‌های جدید در علوم سیاسی*، تهران، علوم نوین، ۱۳۷۸.
- بلیک، رید و هارولدس، ادوین، *طبقه‌بندی مفاهیم در ارتباطات*، ترجمه مسعود اوحدی، تهران، سروش، ۱۳۸۷.
- بهرام‌پور، شعبانعلی، «مقدمه گردآورنده» در *تحلیل انتقادی گفتمان*، نوشته نورمن فرکلاف، ترجمه فاطمه پیران و دیگران، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۷۹.
- پایا، علی، «جایگاه مفهوم صدق در آرای فوکو»، *نامه فرهنگ*، ش ۲۳، پاییز ۱۳۷۵، ص ۵۲-۶۹.
- حقیقی، مانی، *سرگشتگی نشانه‌ها*، ترجمه بابک احمدی و دیگران، تهران، مرکز، ۱۳۷۴.
- دریفوس، هیوبرت و رابینو، پل، *میشل فوکو فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک*، با مؤخره‌ای به قلم میشل فوکو، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نی، ۱۳۷۶.
- سلیمی، اصغر، «گفتمان در اندیشه فوکو»، *کیهان فرهنگی*، ش ۲۱۹، اسفند ۱۳۷۸، ص ۲۹-۳۵.
- ضمیران، محمد، *میشل فوکو، دانش و قدرت*، تهران، هرمس، ۱۳۷۸.
- فرکلاف، نورمن، *تحلیل انتقادی گفتمان*، ترجمه فاطمه پیران و دیگران، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۷۹.
- فوکو، میشل، «سراسری‌بینی»، *فرهنگ ویژه علوم اجتماعی*، ترجمه ناهید مؤید حکمت، ش ۱۵، تابستان ۷۲، ص ۱۵-۳۶.
- فولادوند، عزت‌الله، «میشل فوکو، رازی‌بینی و راست‌گویی»، *نگاه نو*، ش ۱۷، آذر و دی ۱۳۷۲، ص ۲۶-۳۲.
- کرم‌اللهی، نعمت‌الله، جزوه درسی روش تحقیق.
- گنجی، اکبر، سنت، مدرنیته، پست مدرن، دفتر نخست، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، اسفند ۱۳۵۷.
- لوکس، استیون، *قدرت فرآیندی یا شر شیطان*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.
- ماتیوز، اریک، *فلسفه فرانسه در قرن بیستم*، ترجمه محسن حکیمی، تهران، ققنوس، ۱۳۷۸.
- میلر، پیتر، *سوژه استیلا و قدرت*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهانانیده، تهران، نی، ۱۳۸۲.
- میلز، سارا، *میشل فوکو*، ترجمه داریوش نوری، تهران، مرکز، ۱۳۸۹.
- Alcoff, L., *Cultural feminism versus post-structuralism: The identity crisis in feminist theory*, 1988, No 13, p 405-436.
- Foucault, Michel, *The History of Sexuality: An Introduction*, Vol 1, Paperback, 1990.